

پاسخ به تاریخ

کتاب پاسخ به تاریخ، آخرین نوشته شاهنشاه آریامهر میباشد که در ایام بیماری و در سخت ترین روزهای زندگی وی در غربت و بدور از وطن نوشته شده است. این کتاب دربرگیرنده افکار ژگرف شاهنشاه در رابطه با سیاست ایران و جهان، بررسی امور تاریخی، برنامه های ناتمام برای پیشرفت کشور و نیز بروز فاجعه بهمین 57 و تجزیه و تحلیل آن از دید اعلیحضرت میباشد. شما را به خواندن این کتاب مهم دعوت می نمائیم.



شورشیان پس از تسلیم پادگان تبریز، خودمختاری آذربایجان و کردستان را اعلام کردند. اما دربرابر اوضاع بحرانی منطقه و مقاومت دلیرانه و یکپارچه مردم آذربایجان و کردستان، هاری ترومن رئیس جمهوری ایالات متحده در هشتم مارس 1946 اتمام حجت قاطعی به مولوتف وزیر امور خارجه شوروی فرستاد که در پی آن قوای روس ایران را ترک کردند و سرانجام سرزمین ما از قوای اشغالگر بیگانه پاک شد. اما نبرد و تلاش برای بقای ایران پایان نیافت و لازم آمد که ما همچنان به مبارزه برای حفظ استقلال کشور ادامه دهیم. به دنبال کوششهایی تجزیه طلبانه در شمال غربی کشور، زمزمه هائی نیز در بعضی از ایالات جنوبی برخاست. سپس منطقه خوزستان و شهر آبادان که توده ایها در آن نفوذ بسیار داشتند، دچار اغتشاش و ناامنی شد. ایلات و عشایر منطقه فارس و اطراف اصفهان، سر به شورش برداشتند. پیدا بود که انگلیسها کوشش میکنند که در صورت ادامه نهضت تجزیه طلبی در شمال غربی، یک منطقه نفوذ در جنوب برای خود بوجود آورند

حاجیعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش، با آغاز اقدامات نظامی برای بازپس گرفتن آذربایجان و کردستان موافق نبودند و از مداخله قوای شوروی در ایران بیم داشتند. با این وصف من تصمیم به مقابله با حوادث و اقدام قاطع برای نجات آذربایجان گرفتم. ما اطلاع داشتیم که تدارکات نظامی شورشیان هنوز به حد کمال نرسیده و از جمله افرادی که برای کسب تعلیمات در زمینه قوای زرهی و نیروی هوایی به روسیه اعزام داشته اند یکسال بعد باز خواهند گشت. من شخصا ترجیح میدادم که شرافتمندانه در نبرد به خاطر استقلال و تمامیت و آزادی کشورم جان بسپارم تا اینکه پادشاه کشوری سرافکننده باشم.

در این هنگام مقاصد خود را با آمریکائیان در میان گذاشتیم. جرج آلن سفیر آمریکا، که از دوستان صمیمی ایران بود، پشتیبانی کامل دولت ایالات متحده را از اقدام ایران به من اطلاع داد. ولی افزود که به خاطر ایران، آمریکا با شوروی وارد جنگ نخواهد شد. من هم چنین انتظاری نداشتم. ملتم یکپارچه از قیام و اقدام برای نجات آذربایجان پشتیبانی میکرد و هزاران جوان با شور و هیجان میخواستند داوطلبانه به صفوف ارتش بیوندند. همین پشتیبانی و شور و شوق بزرگترین دلگرمی و مشوق من بود.

قوام السلطنه نیز سرانجام از مصالحه و مذاکره با شورشیان چشم پوشید و اقدامات ما برای بازپس ستاندن و نجات آذربایجان آغاز شد.

من و سپهبد رزم آرا، شخصا بر اقدامات و نقل و انتقالات نظامی مراقبت میکردیم. ما مکررا که با یک طیاره یک موتور کوچک و گاه با یک

پیروزی بر این گروههای تجزیه طلب و شورشی آسان نبود، اما فیصله دادن کار در آذربایجان و کردستان بس دشوارتر بود. چرا که شورویها قوای قابل ملاحظه ای را در این دو منطقه مسلح و آماده کرده بودند.

پس از تشکیل دولت قوام، وی راهی مسکو شد و در آنجا موافقت نامه ای پیرامون بهره برداری از منابع نفت ایالات شمالی ایران با روسها امضاء کرد که طبق آن پنجاه و یک درصد سهام و منافع از آن شورویها و چهل و نه درصد متعلق به ایران میشد. خوشبختانه در موافقت نامه تصریح شده بود که تنفیذ و اجرای آن موقوف به تصویب قوه مقننه است. قوام، پس از مراجعت به ایران و به اتکای موافقت نامه واگذاری بهره برداری نفت شمال به روسها، با تجزیه طلبان آذربایجان وارد مذاکره شد و برای ارضای خاطر آنان از من خواست که به افسران شورشی دو درجه ترفیع بدهم یعنی مثلا ستوان یکم را به سرگردی ارتقاء دهم. من به او پاسخ دادم که اگر دستم را قطع کنند، چنین فرمانی را امضا نخواهم کرد.

غالب فرماندهان نظامی ما، جز سپهبد

بقیه در صفحه 22

هوایمای دو موتور به پیشکرافت که هر دو فاقد بی سیم و و رادیو بودند، بر فراز صحنه های نبرد آینده پرواز می کردیم که دقیقاً طرحهای نظامی را با اوضاع محل تطبیق دهیم. سرانجام بر اثر قیام شجاعانه مردم آذربایجان و پیشرفت قوای نظامی، نیروهای پیشه وری، که جیره خوار روسها بود متلاشی شد و خود وی باتفاق همدستانش به خاک شوروی گریختند.

سفیر شوروی در این هنگام بدیدار من آمد و از جریان اوضاع، که می گفت صلح جهانی را به خطر انداخته است!، ابراز نگرانی کرد. من سیاست ایران را به روشنی برای وی تشریح کردم و گفتم که ما هیچکس را تهدید نمی کنیم و فقط بخاطر تامین استقلال و وحدت کشور خویش میکوشیم و بهر تقدیر شورشیان نیز تسلیم شده اند. فراموش نکنیم که روس و انگلیس برای بار اول با قرارداد 1907 می خواستند ایران را تجزیه و به مناطق نفوذ تقسیم کنند و پدرم پس از جنگ جهانی اول توانست تمامیت و وحدت ایران را به قیمت کوششها و تلاشهای جان فرسا تامین کند. همین اندیشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ پس از جنگ دوم نیز از سر گرفته شد: در سال 1945 وزیر خارجه بریتانیا بوین و وزیر امور خارجه ایالات متحده بایرنز در کنفرانس مسکو به روسها پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان و خوزستان به ایالات خودمختار تبدیل شوند. استالین ابتدا پیشنهاد را پذیرفت، ولی ظاهراً مولوتف عقیده داشت که با اندکی انتظار خواهند توانست سرتاسر ایران را تحت نفوذ خود در آورند. بهمین سبب سرانجام استالین با پیشنهاد و نظر آمریکا و انگلیس موافقت نکرد. طبیعتاً روسها نه از عکس العمل و مقاومت من اطلاع داشتند، نه از شجاعت سربازان ایرانی و نه از وفاداری و یکپارچگی و دلبستگی ملت در دفاع از میهن و تاج و تخت. رسالت و وظیفه من حفظ و صیانت و استقلال و وحدت ملی بود و عوامل فساد و ستون پنجم داخلی، با الهام از بعضی از سیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوششها برخاستند. سلاح آنان نیز، مانند کسانی که امروز بر ایران تسلط یافته اند، جز دروغگوئی و عوام فریبی نبود.

فصل سوم - برنامه هفت سال مصدق و دوران عوام فریبی ها

در سال 1326 من عازم آذربایجان شدم. چه در سرتاسر استان و چه به هنگام مراجعت به تهران استقبال مردم، با شور و شوق و هیجانی وصف ناپذیر همراه بود که هرگز از یاد نخواهم برد و اکنون که بدان می اندیشم، خود دچار تاجر و هیجان شدید میشوم. دیگر زمان نوسازی و تجدید بنای کشور فرا رسیده بود، طرفداران قوام در انتخابات مجلس پیروز شده بودند. او نیز چون من توجه داشت که باید برنامه های وسیع و جدی برای توسعه و سازندگی ملی تدوین و اجرا کند. لابد خوانندگان بیاد دارند که موافقت نامه ای میان احمد قوام با

روسها در مورد نحوه بهره برداری مشترک از منابع نفت شمال ایران بر اساس 49-51 منعقد شده بود. روسها در تصویب نهائی این موافقت نامه و تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی اصرار فراوان داشتند و در حقیقت میخواستند در شمال کشور منطقه نفوذی برای خود، مشابه آنچه انگلیسها در جنوب بهم زده بودند، فراهم آورند. سرانجام مطلب در مجلس شورای ملی ایران مطرح شد و قانونی با 109 رای موافق و 27 رای مخالف در مورد سیاست نفتی کشور بتصویب رسید. رهبر مخالفان دکتر محمد مصدق بود که بعداً از او سخن خواهم گفت. در این قانون تصریح شده بود که:

اولاً - هر نوع مذاکره با دولت شوروی در مورد واگذاری امتیازات احتمالی نفت به آن کشور کان لم یکن و ملغی الاثر اعلام میشود.

ثانیاً - در آینده، بهیچ عنوان و شکلی دولت ایران مجاز به واگذاری امتیازات نفتی به خارجیان نخواهد بود.

ثالثاً - بدولت اجازه داده شد در صورت اکتشاف منابع جدید نفتی در سه سال آینده، جهت فروش نفت حاصل، با دولت شوروی وارد مذاکره شود.

علی رغم قسمت سوم تصمیمات فوق، روابط ایران با همسایه نیرومند شمالی به تیرگی گرائید و به شدت بحرانی شد. تیرگی روابط با شوروی ما را وارد کرد که برای تضمین امنیت خود و تدارک اسلحه و تجهیزات لازم با دولت ایالات متحده به توافق برسیم.

زمانی که روحانیون برای سلامت و توفیق من دعا میکردند

ایران اندک اندک بخود میامد و نیرو و توانی میافت. با وجود تحریکات حزب توده در مناطق نفتی، تولید نفت کشور منظم افزایش می یافت. نوزده میلیون تن در سال 1946 بیست و یک میلیون تن در سال 1947 و بیست و پنج میلیون تن در سال 1948 که بیست و چهار میلیون تن آن تصفیه و صادر شده بود.

کشور از خطری حتمی نجات یافته بود و اندک اندک آرامش و اعتماد باز میگشت که ناگهان سؤ قصد ناصر فخرآرائی به جان من وقوع یافت که تا امروز بطور قطع ریشه آن را نیافته ام. بلافاصله بعد از این سؤ قصد باردیگر اکثریت قریب باتفاق ایرانیان نسبت به من احساسات گرمی ابراز داشتند چرا که دریافته بودند که نابودی من، کشور را در چه هرج و مرج و نابسامانی و خونریزی، که متأسفانه امروز دستخوش آن است، فرو میبرد. در اینجا باید بگویم که جامعه روحانیت ایران نیز در این ابراز احساسات عمومی شریک و سهیم بود و برجسته ترین روحانیون و مراجع مذهبی کشور صریحاً اعلام داشتند که نجات مرا معجزه ای برای ایران میدانند. راستی که احساسات ملت ایران در این هنگام عمیق و صمیمانه بود.

هم میهنانم بخوبی دریافته بودند که آنها و من با یکدیگر از بقیه در صفحه 23

که دولتی تشکیل دهد و پس از اصلاح قانون به انجام آن ضمن جلوگیری از مداخلات نامشروع دولتمن و متنفذان داخلی بپردازد. مصدق پاسخ داد که به سه شرط حاضر است ماموریت تشکیل کابینه را بپذیرد. نخست آنکه انگلیسها با این امر موافق باشند، دوم آنکه هر بامداد با من ملاقات کند و تعلیمات لازم را دریافت دارد. سوم آنکه محافظان مخصوصی را در اختیار او بگذارم.

من به مصدق پاسخ دادم که در انتخاب نخست وزیر هرگز با انگلیسها مشورت نکرده و نخواهم کرد و اگر در تقاضای خود اصرار دارد ناچار خواهم که نظر روسها را نیز استفسار کنم. مصدق گفت: "در ایران بدون موافقت انگلیسها هیچکار نمیتوان کرد" اما روسها به حساب نمی آیند. در پی این مذاکرات شگفت انگیز، من حسین اعلاء وزیر دربار را به نزد انگلیسها و سپهبد یزدان پناه افسر سابق بریکاد قزاق را برای نظریه نزد روسها فرستادم. روسها بلافاصله موافقت خود را با اصلاحاتی که پیشنهاد میکرد اعلام داشتند ولی انگلیسها مخالفت کردند. در نتیجه مصدق از قبول سمت ریاست دولت پوزش خواست و جریان مسخره انتخابات همچنان ادامه یافت. نیک بیاد دارم که در این زمان مطبوعات انگلیس جریان انتخابات در ایران را مطابق اصول دموکراسی میدانستند. (ادامه دارد)

چه مخاطراتی گذشته و چگونه به نجات وطن توفیق یافته ایم. آنها بخوبی درک میکردند که در پرتو اتحاد و یکدلی و همبستگی، ملت و شاه ایران با چه کامیابیهای بزرگ دیگری دست خواهند یافت. من نیز بخوبی احساس میکردم که اگر چنین، آماج تیر دشمنان ایران قرار گرفته ام قطعاً راه درست را انتخاب کرده ام و چون تفصیلات خداوند مرا نجات داده است بی چون و چرا باید به پایمردی ادامه دهم و از تلاش باز نایستم.

اصلاح قانون اساسی - خطوط اصلی نخستین برنامه کشور

در سال 1328 به هنگام افتتاح مجلسین، ضرورت اصلاح قانون اساسی را متذکر شدم. قانون اساسی 1906 ما از قوانین اساسی بلژیک الهام گرفته بود. اما در آن قانون حق انحلال مجلسین برای پادشاه پیش بینی نشده بود. در اصلاحیه 1328 این اختیار که برای تأمین تعادل قوای سیاسی در کشور ضروری است، به پادشاه تفویض شد.

در زمان جنگ سفارتین روس و انگلیس هر یک صورتی از داوطلبان مور نظر خود داشتند و به اتکای قوای اشغالی در دولت، میکوشیدند آنها را به نخست وزیر تحمیل کنند. برای مقابله با این وضع غیر قابل قبول، من از محمد مصدق که دعوی رهبری ملی داشت و بعداً رئیس جبهه ملی شد خواستم

در رابطه با مسئله اعطای کمک هزینه دانشجویی به ایرانی تباران اسرائیل

گرفتن نیست. دانشجویی که برای تهیه بلیط اتوبوس برای رفتن به محل تحصیلش با مشکل روبروست چگونه توقع داشتن اینترنت را میتواند از او داشت. منشور بنیاد مکابیم بر این ظابطه میباشد که هر جوان ایرانی که مایل به ادامه تحصیل در دانشگاه و یا کالج های اسرائیل باشد میتواند از کمک تحصیلی این بنیاد برخوردار گردد. هیچگاه و در هیچ کجای این منشور نامی از اینترنت و یا ارسال درخواست از طریق ارتباط جمعی ذکر نگردیده.

نکته دوم آنکه حتی يك شکل (π"U) از این کمک نباید به غیر ایرانی تعلق گیرد که اگر هدف از این خدمت مساعدت و کمک به دانشجوی ایرانی است باید گفت که خطای نابخشودنی است که غیر ایرانی و از راه غیر مشروع حق مسلم يك جوان ایرانی را پایمال نماید.

رجاء واثق دارم که مسئولان محترم امور حرمت احترام به ایرانی را در نظر گرفت، سختگیری و اشکال تراشی را نادیده گرفته و راه را برای دسترسی و تشویق جوانان به ادامه تحصیل هموار نمایند و از حقی که جوان ایرانی مستحق آن است برخوردار گردد که گفته اند:

چراغی که بمنزل رواست به مسجد حرام است

با تشکر فراوان - منصور طبری (اشدود)

چراغی که بمنزل رواست بمسجد حرام است

سر دبیر محترم مجله شهیدان

با سلام و درود فراوان

برهمگان پوشیده نیست که 14 سال قبل مؤسسه ای بنام بنیاد مکابیم با کمک و همیاری یهودیان خیر اندیش و بخشنده سالیانه مبالغی را بعنوان کمک هزینه تحصیلی و دیگر احتیاجات زندگی خانواده های کم درآمد در اختیار این بنیاد واریز مینمایند.

مسئولیت و بعهده گرفتن تقسیم عادلانه این هدایا بعهده و سرپرستی چند تن از بزرگواران انساندوست و نیکوکار و پاک سرشت ایرانی (که کاری بس سترک و مقدس و قابل ستایش میباشد)، واگذار گردیده که اگر زلال حقیقت را بدآوری بگیریم یقین باور است که در این وانفسای زندگی هنوز انسانهایی هستند که عاشقانه برای زنده نگهداشتن نام و فرهنگ ایرانزمین و خدمت به هموعان خویش خود را مسئول و متعهد میدانند. اما آنچه مرا بفکر واداشته و برابم قابل درک نیست اینکه گویا این بزرگواران توجه نفرموده اند چنانچه جوانی توانائی خرید کامپیوتر و ارتباط آن به اینترنت را داشته باشد دیگر احتیاجی به گردن کج کردن و غرور خود را نادیده